



دوماهنامه علمی - پژوهشی

۱۱، ش ۱ (پیاپی ۵۵)، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۹، صص ۲۱۹-۲۴۸

حکایت «ماهیان و آبگیر» از کلیله و دمنه تا ماهی سیاه

کوچولو: الگوهای معرفتی و جایگیری سوژه‌ها

پارسا یعقوبی جنبه‌سرایي*

عضو هیئت علمی دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه کردستان، کردستان، ایران.

پذیرش: ۹۸/۰۹/۱۲

دریافت: ۹۸/۰۶/۱۳

چکیده

جایگیری سوژه‌ها در متن‌های ادبی، حاصل انواع مفصل‌بندی گفتمانی است که بنا به الگوهای معرفتی حاکم بر هر دوره شکل می‌گیرد. برای درک بهتر این نکته می‌توان به حکایت‌هایی رجوع کرد که در چند دوره با جهان‌های معرفتی متمایز به روایت یا تمثیل در آمده‌اند؛ یکی از این موارد، حکایت «ماهیان و آبگیر» است که در *کلیله و دمنه* و *مثنوی مولوی* به‌مثابه خرده‌روایت و در داستان *ماهی سیاه کوچولو* به‌شکلی مستقل بازنمایی شده است. در این نوشتار چگونگی تأثیر پارادایم‌ها بر جایگیری سوژه‌های داستانی از منظر کیستی و چرایی قهرمان نیز شکل و میزان اظهار هویت/ فردیت آن‌ها به شیوه توصیفی - تحلیلی تبیین شده است. نتیجه حاکی از وجود دو الگوی معرفتی - هستی‌شناختی است: الگوی اول همان فردیت‌ستیزی/ گریزی جهان کلاسیک است که متن *کلیله و دمنه* و *مثنوی* را در بر گرفته است. بر همین اساس قهرمانان اصلی هر دو تمثیل آن ماهیان‌اند که خود را به مردگی، به‌شکلی نمادین هویت/ فردیت خود را پس می‌زنند. منتهی مرده‌نمایی ماهی *کلیله و دمنه* به‌مثابه شکلی از حزم و فردیت‌گرایی ضمنی، او را در ساختار کاست‌بنیاد جهان متن، چونان رخدادی خطرناک جلوه داده است؛ ولی در *مثنوی مولوی* در مقام نوعی عاملیت‌گریزی برای تأیید یا وانمایی تجربه حال حضور آمده است. با وجود موارد قبلی، قهرمان تمثیل *ماهی سیاه کوچولو* اثر صمد بهرنگی، بنا به الگوی معرفتی فردگرایانه جهان معاصر، آن ماهی‌ای است که عاملیت و فردیت وی به‌شکلی نشان‌دار و نمادین از رنگ سیاه و خنجر بر کمر تا انواع پرسش‌های هستی - معرفت-شناختی و رویارویی فیزیکی، برجسته و تحسین شده است.

واژه‌های کلیدی: ماهیان و آبگیر، *کلیله و دمنه*، *مثنوی مولوی*، *ماهی سیاه کوچولو*، الگوهای معرفتی، عاملیت و فردیت.

E-mail: p.yaghoobi@uok.ac.ir

* نویسنده مسئول مقاله:

۱. مقدمه

در هر دوره‌ای، جریان فکری غالبی وجود دارد که معرفت‌شناسی همه حوزه‌های دانش یک جامعه کم‌وبیش با آن هماهنگ است. این جریان فکری غالب که با تعبیری همچون پارادایم، اپسیتمه و غیره بازنمایی شده است (نک: کوهن، ۱۳۸۳:۹۳؛ فوکو، ۱۳۸۹:۲۰)، در مقام الگویی معرفتی به شکل آشکار یا ضمنی بر سامان دانایی یک جامعه و مفصل‌بندی گفتمانی متن‌های تولیدشده در آن فضا اثر می‌گذارد. آثار ادبی هم در مقام شکلی از دانش هم‌سو با الگوهای معرفتی حاکم بر متن برساخته‌شده، رواج می‌یابند. آشکارترین وجه تأثیر الگوهای معرفتی بر متن ادبی را می‌توان در جایگیری سوژه‌های متنی مشاهده کرد. این نکته زمانی بیشتر به چشم می‌آید که به حکایت‌های مشترکی که در چند دوره یا چند ژانر به بازنمایی درآمده‌اند، رجوع شود.

حکایت «ماهیان و آبگیر»، از جمله حکایت‌هایی است که در دو دوره کلاسیک و معاصر و در قالب سه تمثیل بازنمایی شده است. این حکایت در جهان کلاسیک در ذیل یک کلان‌الگوی معرفتی با فروعات متمایز به صورت دو روایت درونه‌ای در میان حکایت‌های *کلیده و دمنه* و *مثنوی معنوی* به تمثیل درآمده است. در جهان معاصر نیز حکایت مذکور در پناه الگوی معرفتی کاملاً متفاوت با دوره کلاسیک، با عنوان *ماهی سیاه کوچولو* بازنمایی شده است. تمایز در الگوهای معرفتی حاکم بر هر تمثیل سبب شده است که مفصل‌بندی گفتمانی هر متن به تبع آن، جایگیری سوژه‌ها اعم از کیستی و چرایی قهرمان و میزان و جهت‌گیری عاملیت وی متفاوت باشد. این نوشتار درصدد پاسخ به دو پرسش است: اول آنکه پارادایم‌های حاکم بر هر متن چه ویژگی‌های دارد؟ دوم آنکه پارادایم‌های حاکم بر هر یک از سه تمثیل، به چه شکلی جایگیری سوژه‌های داستانی اعم از کیستی و چرایی قهرمان نیز میزان اظهار عاملیت و فردیت آن‌ها را سامان داده است؟ بر همین اساس به شیوه توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر داده‌های متنی، تعامل اجتماعی - متنی ذکرشده در هر تمثیل نیز در قیاس با دیگری دلالت‌یابی و تفسیر شده است.

۲. پیشینه و ضرورت تحقیق

برای نوشتار حاضر دو دسته پیشینه می‌توان معرفی کرد. دسته اول شامل نوشته‌هایی است که به هنگام تبیین فلسفه اجتماعی، جامعه‌شناسی فرهنگ یا روان‌شناسی اجتماعی جامعه ایرانی به الگوهای معرفتی حاکم بر فضای اجتماعی و فرهنگی آن‌ها نیز اشاره کرده‌اند. رهبانی (۱۳۷۹) با نگاهی روان‌شناسانه به تاریخ فرهنگی ایرانیان می‌نگرد و در بخشی از کتاب *فرهنگ شرق و غرب: تحلیل تاریخ از دیدگاه روان‌شناسی*، فردیت‌گریزی نهفته در عرفان را به‌مثابه امری روان‌شناختی تبیین می‌کند. علمداری (۱۳۸۲: ۲۰۲ - ۲۰۷) نیز در فصلی از کتاب *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت*، کلی‌گرایی و فردیت‌ستیزی جهان کلاسیک را در ذیل اندیشه شهپدري - شاه‌خدایی نشان می‌دهد و آن را به‌مثابه یکی از زمینه‌های تاریخی عقب‌ماندگی ایرانیان معرفی می‌کند. مختاری (۱۳۸۴: ۸۲ - ۱۶۷) در کتاب *انسان در شعر معاصر*، گذار از نظام فردیت‌ستیز شاه‌خدایی به جهان، فردیت‌گرایی معاصر را مطرح کرده است. وحدت (۱۳۹۳) در فصل سوم کتاب *رویاروایی فکری ایران با مدرنیت*، ضمن گزارش افول پارادایم کلیت‌پذیر جهان کلاسیک ایرانی، به شکل‌گیری جریان‌های سیاسی - ایدئولوژیک فردیت‌گرای معاصر می‌پردازد. احمدی و احمدی (۱۳۹۵) نیز در کتاب *مفهوم فردیت در اسلام ایرانی* هم به زمینه‌های فلسفی فردیت‌ستیزی در تصوف اسلامی پرداخته، هم موانع اجتماعی رواج فردیت در فرهنگ ایرانی را تبیین کرده‌اند.

دسته دوم مبتنی بر آن عده از آثار تحقیقی است، به‌شکلی کلی یا ویژه، به تفسیر نشانه‌های متنی سه تمثیل پرداخته‌اند. این نوشتارها را به اقتضای سه متن می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: الف) یعقوبی‌جنبه‌سرایی و زاهدی (۱۳۹۲) و یعقوبی‌جنبه‌سرایی (۱۳۹۶) در بخشی از مقاله‌های خود، تأثیر الگوهای معرفتی در برساخت حکایت‌های *کلیله و دمنه* را در قالب مفاهیمی همچون بافت معرفتی یا موضع مؤلف پنهان نشان داده؛ دلایل طرد یا قبول سوژه - ابژه‌های متنی را بر اساس آن تفسیر کرده‌اند؛ ب) هم‌سو با بحث حاضر نوشتاری مستقل درباره تمثیل ماهیان و آبگیر مثنوی یافت نشد و ج) از میان آثار تحقیقی در باب تمثیل *ماهی سیاه کوچولو* چند نوشتار می‌توان بر شمرد که به زمینه پیدایش داستان و نقش ایدئولوژی و سیاست جهان حاضر در آن می‌پردازد. یاقوتی (۱۳۷۹) بر این باور است که مضمون عمیق و زیبای کتاب *ماهی سیاه کوچولو* در کلیت خود زیر تأثیر ساده‌انگارانه و

نورس جنبش چپ قرار گرفته است که با صداقت و آرمان‌گرایی درصدد درافتادن با جهان تحریف شده است. ذاکر شهرک (۱۳۸۱) سعی کرده است تا نشان دهد با اینکه بیشتر کتاب‌های کودک و نوجوان در وهله اول به قصد سرگرمی نوشته می‌شوند، در اصل نظر کودک را به مسائل اجتماعی که عموماً نیز سیاسی است، جلب می‌کند. وی برای اثبات ادعا به ماهی سیاه کوچولو استناد می‌کند. هجری (۱۳۸۲) پس از اظهار این نکته که «گویی آرمانشهر صمد با از خودگذشتن تحقق می‌یابد»، سعی می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که آیا صمد آگاهانه از مارکسیسم فاصله می‌گیرد و به اندیشه ایده‌آلیستی شرقی روی می‌آورد؟ عباسی و یارمند (۱۳۹۰) با نگاهی نشانه - معناشناختی سعی کرده‌اند نشان دهند که فرایند تولید معنا در این داستان بنا به زنجیره‌های متعدد و روایت‌های شکننده، باز و متکثر است و بر همین اساس، برای تبیین آن باید فراتر از مربع معنایی به مربع تنشی رجوع کرد. تطف، افزون بر تبیین نسبت تلقی مارکسیستی با دلالت‌های متنی کتاب *ماهی سیاه کوچولو*، به الگوپذیری صمد بهرنگی از مسعود احمدزاده - یکی از رهبران سازمان چریک‌های فدایی خلق - در باب باور به مبارزه مسلحانه اشاره می‌کند (۱۳۹۴: ۱۴۶ - ۱۴۹). امن‌خانی و خوجه (۱۳۹۷) به شکلی آشکار بر این نکته پای می‌فشارند که به اقتضای زمانه، سایه تلقی مارکسیستی بر کتاب سبب می‌شود تا نویسنده به قصد آگاه ساختن کودکان، مفاهیمی همچون آگاهی طبقاتی و غیره را در قالب داستان بازنمایی کند.

همه این نوشتارها در جای خود مناسب و شایسته است، منتهی موضوع بحث مقاله حاضر تبیین تأثیر الگوهای معرفتی بر مفصل‌بندی گفتمانی متن‌ها، به‌ویژه جایگیری سوژه‌ها در آن‌هاست که هیچ کدام از نوشتارهای مذکور به شکل مقایسه‌ای و در مسیر تاریخی بازنمایی‌ها به آن‌ها نپرداخته است.

۳. مبانی نظری تحقیق

برای تبیین مفهوم الگوهای معرفتی باید به اصطلاحات «پارادایم»^۱ توماس کوهن و «پسیتمه»^۲ ای میشل فوکو رجوع کرد. پارادایم یا سرمشق در معنای رایج آن در علوم انسانی به مجموعه‌ای از باورهای کلی فلسفی، علمی، ارزشی و روش‌ها گفته می‌شود که اعضای یک یا چند جامعه علمی در آن اشتراک دارند. در این منظر، پارادایم به معنای برداشتی فلسفی -

جامعه‌شناختی از اندیشه‌های راهنمای علم در هر دوره تاریخی معین است. توماس کوهن (۱۳۸۳: ۹۳) برای تبیین پارادایم از مفهوم اصطلاح «علم بهنجار»^۳ کمک می‌گیرد. در تلقی وی علم بهنجار به معنای پژوهشی است که به شکل استوار بر شالوده یک یا چند دستاورد علمی پیشین بنا شده؛ دستاوردهایی که برخی از جامعه‌های علمی در برهه‌ای از زمان، آن‌ها را به‌مثابه بنیاد عمل آینده خویش به رسمیت شناخته‌اند، سپس با در نظر گرفتن دو ویژگی برای دستاوردهای مذکور آن‌ها را پارادایم می‌نامد: اول آنکه این دستاوردها آنقدر بی‌سابقه باشند که گروه پایداری از هواداران را از رشته‌های رقیب فعالیت علمی به خود جذب کند و دوم آنکه دستاوردها باید آنقدر باز باشند که انواع مسائل را برای حل در اختیار گروه نوبنیاد کارورزان قرار دهد (همان: ۹۳ - ۹۴). به تعبیری دیگر طبق نظر کوهن در هر پارادایمی اصول بنیادی مشترک وجود دارد که اهالی دانش از حوزه‌های مختلف در باب آن اصول با هم اختلاف نظر ندارند و همین پایبندی به آن اصول سبب پیدایش و دوام یک سنت فکری و پژوهشی می‌شود (همان: ۹۵).

البته، امروزه معنا و مفهوم صرفاً علمی پارادایم که مورد نظر کوهن هم بود به معنایی عام تغییر یافته است. بنا به اظهار اندرو بلزی (۱۳۸۳: ۱۷۴)، پارادایم مورد نظر توماس کوهن در مقام یکی از اصطلاحات فلسفه علم به معنای التزام جمعی اعضای یک اجتماع علمی به نوعی خاصی از رویه علمی است؛ اما امروزه این اصطلاح با تعمیم معنای خود به هر گونه التزام نظری، فلسفی یا ایدئولوژیک گفته می‌شود.

اصطلاح و مفهوم دیگری که برای تبیین الگوهای معرفتی مورد نظر مقاله حاضر باید به آن پرداخت، اپیستمه است. این واژه در زبان یونانی به معنای شناخت مطلق و منتظم است (رشیدیان، ۱۳۹۳: ۲۵). میشل فوکو (۱۳۹۸: ۲۰ - ۲۳). در پیش‌گفتار کتاب *نظم‌اشیاء: دیرینه-شناسی علوم انسانی*، برای معرفی روش‌شناسی کار خود بر این نکته تأکید می‌کند که سعی دارد تا نشان دهد فضای نظم دانش از قرن ۱۶ به بعد کدام است. دانش بر مبنای کدام امر پیشینی تاریخی و در نتیجه کدام قطعیت‌ها پدیدار گشته و مستقر شده‌اند. وی برای این تبیین دیرینه‌شناسانه به واژه اپیستمه به‌مثابه مبنایی برای معرفی نظم دانایی آن روزگار اشاره می‌کند. سپس از دو گسست بزرگ در اپیستمه فرهنگ غربی نام می‌برد: اولی سرآغاز عصر کلاسیک - تقریباً نیمه دوم قرن ۱۷ - و دیگری آغاز عصر مدرن، ابتدای قرن ۱۹، را متعین

می‌سازد. اپیستمه مورد نظر فوکو، به مجموعه کاملی از روابط گفته می‌شود که «در یک دوره معین، فعالیت‌های گفتمانی‌ای را که به شکل‌گیری صور معرفت‌شناسی، علوم و نظام‌های صوری منجر می‌شوند، وحدت می‌بخشند» (اوکوئین، ۱۶:۱۳۸۵). از این نظر اپیستمه شبیه تلقی پارادایم در معنای عام آن است.

یک از ویژگی‌های اصلی پارادایم‌ها و اپیستمه‌ها تعویض و نوبت‌گیری آن‌هاست. الگوهای معرفتی در جنگ با الگوهای پیشین و غلبه بر آن‌ها تثبیت شده است، سپس با ورود الگوهای دیگر از گردونه خارج می‌شوند. این تغییر بر «مفصل‌بندی»^۵ گفتمانی متن‌ها و البته، بر جایگیری سوژه‌ها در نوشتارها اثر می‌گذارد. عمده‌ترین تأثیر الگوهای معرفتی در جایگیری سوژه‌های متنی به بحث «عاملیت»^۶ و جهت‌دهی به آن است. عاملیت مفهومی است که معانی متعددی از جمله عمل‌کردن، اندیشیدن، خودآگاهی و غیره را در بر می‌گیرد در نگاه سنتی عاملیت با اراده گره خورده است (ژورست، ۱۳۹۵: ۱۵۲ - ۱۵۵) و در عام‌ترین نگاه، شامل تمامی رفتارهای سلبی و ایجابی است که از سوژه سر می‌زند. با این وصف هر موجود زنده-ای دارای عاملیت است. البته، در برخی تلقی‌های معاصر به‌ویژه نظریه «کنشگر - شبکه»^۶ برونو لاتور حتی برای موجودات غیرزنده هم عاملیت فرض شده است (شریف‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۹). عاملیت می‌تواند در خدمت اظهار فردیت خود یا خودنمادیده‌انگاری قرار بگیرد. برای مثال، آنچه در عرفان فنا نامیده می‌شود، نوعی مرگ اختیاری و مبتنی بر عاملیت است. عاملیت‌گریزی منسوب به عرفان همان پرهیز از اظهار هویت من‌محور است. همان‌طور که از هویت به‌شکل مطلق گریزی نیست و فقط می‌توان از وجهی به وجهی دیگر گریخت، عاملیت را هم نمی‌توان یکسره کنار گذاشت؛ بلکه می‌توان جهت و موضع‌گیری آن را تغییر داد.

الگوهای معرفتی حاکم بر جهان را از منظر جهت‌دهی به موقعیت سوژه‌ها و جایگیری آن‌ها می‌توان به سه دسته تقسیم اصلی تقسیم کرد: دسته اول همان الگوی معرفتی کل‌گرایانه و فردیت‌ستیز/گریز است که بر کل جهان کلاسیک حاکم است. طبق این تلقی که عاملیت سوژه باید در خدمت هماهنگی با نظم از پیش تثبیت‌شده باشد، به عبارتی دیگر، سوژه باید خود را با جمع هماهنگ کند یا به قصد وحدت با کل هستی در آن جذب شود. تلقی اول با مبنای اجتماعی - سیاسی و رویکرد دوم با نگرشی عرفانی از رواج فردیت‌گرایی در جهان کلاسیک ممانعت به‌عمل آورد. برخی این نوع اندیشیدن و عمل‌کردن را فقط به جهان شرق نسبت می-

دهند (نک: نیسبت، ۱۳۹۸: ۳۳ - ۱۲۸)، در حالی که این ویژگی تمامی جوامع پیشامدرن است (نک: کرون، ۱۳۹۵: ۱۸۱ - ۲۱۹)، حتی در جامعه کلاسیک یونانی که به فردگرایی مشهور است. افلاطون فیلسوف، عقلانیت را با هماهنگی با نظم طبقاتی برابرخوانی می‌کند، جالب آنکه منتقد او، یعنی ارسطو نیز، فرزانی را نوعی آگاهی از نظم می‌داند؛ نظمی که همه اهداف زندگی را در هدفی واحد ادغام کند (هال، ۱۳۹۵: ۱۸).

دسته دوم، همان الگوی فردیت‌گرایانه معاصر است که ریشه‌های آن به رنسانس بر می‌گردد؛ ولی برخی آن را به قرن نوزده نسبت می‌دهند. این الگو به پشتوانه‌های فلسفی و سیاسی خود سوژه انسانی را محور عالم فرض می‌کند و فرصت می‌دهد تا سوژه‌ها عاملیت خود را برای اظهار و اثبات خود به‌کار گیرند، فراتر از آن به درک حضور دیگری در مقام سوژه‌ای من‌محور بها دهد. این تلقی به‌شکلی خام از رنسانس شروع شد و تا اوایل قرن بیستم ادامه یافت (نک: همان: ۳۱ - ۵۲؛ دیویس، ۱۳۷۸: ۳ - ۴۷).

دسته سوم الگوی معرفتی ضدانسان‌محورانه‌ای است که به‌شکل خاص با مارکس و همکاران شروع شده است؛ به رویکردهای ساختارگرایی، برساخت‌گرایی و پساساختارگرایی می‌انجامد و بخشی از جهان مدرن و همه جهان پسامدرن را در بر می‌گیرد. طبق این تلقی، اراده انسان نمی‌تواند در مقام محور در کل هستی و اجتماع دخالت کند، همان‌قدر که او برساننده است، خود نیز برساخته می‌شود. پارادایم یا اپیستمه اخیر انسان را دارای اراده‌ای کاملاً آزاد نمی‌داند که بتواند به هر شکل که خواست عاملیت خود را در خدمت فردیت خود به‌کار بگیرد. هر چند او مجبور نیست همانند انسان جهان کلاسیک، خود را تنظیم کند (نک: هال، ۱۳۹۵: ۱۰۰ به بعد).

ناگفته نماند اگرچه در معرفی مبانی نظری از سه دسته پارادایم سخن رفت، سوژه‌های بازنمایی‌شده در تمثیل‌های موضوع تحقیق حاضر به دو جهان کلاسیک و نوکلاسیک تعلق دارند و بنا به هستی - معرفت‌شناسی موضوع بازنمایی تمثیل‌ها با پارادایم سوم، یعنی پسامدرن نسبتی ندارند. افزون بر این، سوژه بازنمایی‌شده در جهان معاصر - *ماهی سیاه کوچولو* - با وجود قرار گرفتن در جهان معاصر، بنا به تعریف اصطلاحی از سوژه مدرن به جهان مدرن تعلق ندارد؛ بلکه میان جهان مدرن و پیشامدرن، یعنی جهان نوکلاسیک قرار دارد که در آن انسان و فردیت وی محور، هستی فرض می‌شود.

۴. الگوهای معرفتی حاکم بر تولید متن و جایگیری سوژه‌ها

ساختار بازتولید حکایت «ماهیان و آبگیر» را می‌توان از دو منظر صوری و گفتمانی معرفی کرد. حکایت «ماهیان و آبگیر» از منظر ساختار ظاهری در *کلیله و دمنه* و *مثنوی معنوی* به شکل روایت‌های درونه‌ای و در مقام مثل برای تأیید یا مشروعیت‌بخشی به موضوع‌های پیش‌تر مطرح‌شده، به بازنمایی درآمده‌اند و مؤلف - راوی یا راوی - کنشگر هر یک از تمثیل‌ها بنا به ماهیت تعلیمی و سبک ایضاحی، پایان‌بندی متن‌ها را در قالب دستورالعمل یا نتیجه‌گیری صورت‌بندی کرده‌اند؛ اما تمثیل *ماهی سیاه کوچولو* به صورت داستانی جداگانه بازنمایی شده است. اگرچه این متن حاوی انواع موضع‌گیری ضمنی است، مؤلف - راوی این روایت سعی نکرده است همانند راویان دو تمثیل پیش، با گرایش به فرازبان و حاشیه به صورت مستقیم به نتیجه‌گیری بپردازد.

ساختار بازتولید حکایت از منظر گفتمانی نشان‌دهنده جایگیری سوژه‌ها تحت تأثیر الگوهای معرفتی حاکم بر سه تمثیل است که بر کیستی و چرایی قهرمان، میزان و شکل اظهار عاملیت و فردیت و درنهایت، پیام نهایی یا درون‌مایه آن متن‌ها اثر گذاشته است در ادامه بحث، ساختار بازتولید حکایت از منظر اخیر معرفی می‌شود.

۴ - ۱. ماهیان و آبگیر تمثیل *کلیله و دمنه*

کتاب *کلیله و دمنه* با مبنای هندی - ایرانی خود متعلق به جهان کلاسیک شرقی است؛ جهانی که پارادایم یا اسیستمه حاکم بر معرفت‌شناسی آن به کلی‌گرایی و فردیت‌سنجی/گریزی مشهور است. در این الگوی معرفتی - که در بیشتر جوامع پیشاصنعتی رایج بود - بر حسب باور به استعاره «بدن - جامعه» هر فرد به‌مثابه عضوی از یک پیکر یا کالبد است که لازمه بقای هر کدام در گرو هماهنگی و همکاری با سایر اعضاست. این استعاره افزون بر اصل هماهنگی که برآمده از نگرش کل‌گرایانه است، به صورت ضمنی حاوی نگاه سلسله‌مراتبی نیز هست که راه را بر گسست نظم طبقاتی می‌بندد (کرون، ۱۳۹۵: ۱۸۱ - ۱۸۵). الگوی معرفتی کل‌گرایانه مذکور در بستر جغرافیا - فرهنگ دوگانه خود - هند و ایران - بر فلسفه‌ای استوار است که طبق آن زمین و زمینیان را ملزم می‌کند تا از نظم آسمان پیروی کنند. این تلقی در بستر هندی خود با پشتوانه‌ای دینی به قصد محقق کردن ناموس الهی بر روی زمین شکل

گرفته است و بر این باور بود که هر انسانی بنا به تولد استعدادهایی ذاتی از اجداد خود به ارث می‌برد که هم‌سو با آن باید وظیفه‌ای را در هماهنگی با موجودات عالم به‌دوش بکشد (شایگان، ۱۳۷۵: ۲۹۳). از سوی دیگر، الگوی معرفتی حاکم بر ترجمه و تدوین *کللیه و دمنه*، اندیشه سیاسی ایران‌شهری است که بر این باور است که جهان هستی یا نظام آسمانی بر الگویی منظم یا قاعده‌های از پیش تثبیت‌شده استوار بوده است. هرگز ذره‌ای از آن عدول نمی‌کند و ضرورت دارد نظم لایتغیر به‌مثابه‌ای الگویی برای نظام اجتماعی فرض‌شده در زمین نیز اجرا شود (ادی، ۱۳۴۷: ۷۳). با این وصف، الگوی معرفتی کلاسیک شرقی مشتمل بر کلی‌گرایی و فردیت‌سنیزی/گریزی در بستر هندی - ایرانی خود به‌شکلی مکرر و مؤکد بر روند تولید و بازتولید حکایت‌های *کللیه و دمنه* از جمله حکایت ماهیان و آبگیر در هر شکل از بازنمایی اعم از تألیف، تدوین و ترجمه اثر می‌گذارد.

تمثیل ماهیان و آبگیر *کللیه و دمنه* در میان کلان‌روایت شیر و گاو و از زبان دمنه برای تخریب منزلت گاو - شنزبه - در نزد شیر آمده است. نزاع گفتگمانی مندرج در این کلان‌روایت، حاکی از جدال میان پابیندی به الگوی معرفتی حاکم بر جهان کلاسیک، یعنی کلی‌گرایی و فردیت‌سنیزی/گریزی و ضد همان پارادایم، یعنی فردیت‌گرایی است. تمام دلالت‌های توزیع فضا در متن در خدمت بازنمایی این نزاع است (نک: یعقوبی‌جنبه‌سرایبی و زاهدی، ۱۳۹۲). در تمثیل شیر و گاو، راوی - کنشگرانی همچون رای، برهمن در سطح فراداستانی و شیر و کلیله و غیره در سطح میان‌داستانی و زیرداستانی نمایندگان پارادایم حاکم و در مقابل این‌ها دمنه و برخی از شخصیت‌های قصه‌های نقل‌شده از زبان وی طرفدار فردیت‌گرایی و گسست نظم طبقاتی‌اند. پس از نزاعی بلند و بالا، درنهایت، بنا به موضع مؤلف پنهان^۷ روایت که البته، در خدمت پارادایم و افسیتمه رایج است، دمنه قربانی می‌شود (نک: یعقوبی‌جنبه‌سرایبی، ۱۳۹۶).

در میان کلان‌روایت شیر و گاو، دمنه با اینکه خود، عاملیتی را که در خدمت فردگرایی باشد، می‌ستاید، نیز می‌داند که شیر بنا به باور به نظم طبقاتی برآمده از تلقی کاست‌بنیاد هندی و تداوم اندیشه سیاسی ایران‌شهری هر گونه فردیت‌گرایی را سرکوب می‌کند. جهت تخریب جایگاه رقیب خود، یعنی شنزبه اقناع شیر تمثیل ماهیان و آبگیر پیش می‌کشد که در آن عاملیت ماهی مرده‌نما - که حاوی دلالت ضمنی فردگرایی هم هست - چونان رخدادی خطرناک و به‌مثابه وجهی از گسست نظم طبقاتی برابرخوانی می‌شود. به تعبیری دیگر، دمنه

طرفدار فردگرایی همانند همه تمثیل‌های دیگر خود در روایت شیر و گاو، تمثیلی را ذکر می‌کند که در آن فردگرایی برجسته و ستوده شده است (نک: یعقوبی جنبه‌سرایی و زاهدی، ۱۳۹۲). این نکته در توصیف و برجسته‌نمایی قهرمانان از زبان دمنه مشهود است: «آورده‌اند که در آبگیری سه ماهی بود، دو حازم و یکی عاجز» (منشی، ۱۳۷۱: ۹۱). صورت‌بندی پیشینی و دادن صفت مثبت به دو ماهی و صفت منفی به یکی دیگر نشان می‌دهد که دمنه طرفدار اظهار عاملیت آن هم به قصد شکستن نظم از پیش تثبیت‌شده یا در حال تثبیت است. در ادامه روایت دمنه، آن ماهی را که درصدد فرار است و فرار نیز می‌کند با گزاره‌هایی همچون «آنکه حزم زیادت داشت» (همان: ۹۲)، «بر بساط خرد و تجربت ثابت قدم شده» (همان: ۹۲)، توصیف می‌کند. قهرمان دیگر دمنه، آن ماهی است که با مرده‌نمایی خود را نجات می‌دهد. او را هم با این تعبیر توصیف می‌کند: «دیگری هم غوری داشت نه از پیرایه خرد عاقل بود و نه از ذخیرت تجربت بی‌بهره» (همان: ۹۲)؛ اما آن را که تسلیم می‌شود، با صفاتی همچون «غفلت بر احوال وی غالب»، «عجز در افعال وی ظاهر» و «حیران و سرگردان و مدهوش» (همان: ۹۲)، معرفی می‌کند.

نکته جالب سخن اینجاست که آنکه در نظر دمنه قهرمان است، در تلقی شیر ضد قهرمان است. دمنه برای حذف رقیب - شنبزه - به برابرخوانی رفتار وی با کنش قهرمان خود، یعنی ماهی مرده‌نما می‌پردازد و از این طریق وی را ضد قهرمان یا دشمن می‌نماید. صورت‌بندی پایانی داستان که از زبان دمنه است، مؤید این سخن است:

و این مثل بدان آوردم تا ملک را مقرر شود که در کار شنبزه تعجیل واجب است و پادشاه کامگار آن باشد که تدبیر پیش از فوت فرصت و عدم مکتب بفرماید و ضربت شمشیر آبدارش خاک از زادبود دشمن برآرد (همان: ۹۲).

با این وصف الگوی معرفتی حاکم بر بازتولید حکایت ماهیان و آبگیر در قالب تمثیل درونه‌ای در روایت «شیر و گاو» همان کلی‌گرایی و فردیت‌ستیزی/گریزی است، بر همین اساس راوی - کنشگر تمثیل به قصد حذف رقیب و فریب قدرت حاکم، سوژه‌های مخالف با الگوی‌های معرفتی رایج را به‌مثابه دشمن معرفی کرده است. هر چند در باور او که مخالف الگوهای معرفتی مذکور است، آن‌ها، قهرمان و خودی به‌شمار می‌آیند.

۴-۲. ماهیان و آبگیر، تمثیل مثنوی معنوی

حکایت ماهیان و آبگیر **مثنوی معنوی** هم در سطح کلان برآمده از همان الگوی معرفتی کلی-گرای و فردیت‌ستیزی/گریزی است. با این تفاوت که کلی‌گرایی منتسب به پارادایم یا اسیستمه کلان جهان کلاسیک در ژانر عرفان به‌جای اصل هماهنگی اجتماعی بر وحدت‌انگاری هستی‌شناسانه تأکید می‌کند. طبق این رویکرد، هستی یا وجود بنا به هست شدن و موجودیت یافتن، وحدت و حضوری پیشتر در آن بسر می‌برد، از دست می‌دهد. بر همین اساس، این رویکرد با تکیه بر تجربه فنا و حال اتحاد سعی می‌کند به‌شکلی نمادین به حضور اولیه باز گردد (نک: یعقوبی‌جنبه‌سرای، ۱۳۹۷). افزون بر این فردیت‌ستیزی/گریزی مندرج در الگوی معرفتی مذکور که در رویکرد اجتماعی به‌قصد حفظ نظم طبقاتی برجسته می‌شود، در باور عرفانی معنا و قصدی دیگر را دنبال می‌کند. در تلقی عرفانی هر گونه ابژه‌سازی نیز اظهار عاملیت به قصد تثبیت «هویت - من»، سبب ایجاد فاصله با دیگری اعم از هستی، معشوق یا خداست. بر همین اساس در عرفان سعی بر آن است هویت و خود شخصی فرد به تعلیق در آید یا به تعویق بیفتد (همان: ۱۳۹۷).

تمثیل ماهیان و آبگیر مولوی در دفتر چهارم **مثنوی** و به‌مثابه روایتی درونه‌ای - که البته، خود چند خرده‌حکایت در میان دارد - در تداوم و تأیید نتیجه‌گیری حکایت «امیر کردن رسول (علیه‌السلام جوان هذیلی را بر سریه» آمده است. در حکایت اخیر وقتی حضرت رسول (ص) با وجود پیران کارآزموده، جوان هذیلی را به امیری سریه بر می‌گزیند، بقیه با باور به اینکه که برتری عقل پیران بر عقل جوانان، گله‌مند می‌شوند. مؤلف - راوی مثنوی با بسط این قصه سطح و تفسیر دیگری از عقل را مطرح می‌کند که به‌شکلی جداگانه در انتهای حکایت می‌آید. پس از آن برای تأیید سخن خود، تمثیل ماهیان و آبگیر را با ذکر منبع آن، یعنی کتاب **کلیله** ذکر می‌کند.

مؤلف - راوی **مثنوی** خلاف راوی - کنشگر **کلیله** و **دمنه** در اول قصه از هیچ یک از ماهیان را بر دیگری برتری نمی‌دهد؛ بلکه هر سه را «اشگرف» می‌خواند:

قصه آن آبگیر است ای عنود که درو سه ماهی اشگرف بود
در کلیله خوانده باشی لیک آن قشمر قصه باشد و این مغز جان
(مولوی، ۱۳۷۵: دفتر ۴/ ۲۳۰۳ - ۲۳۰۴)

در ادامه، موضع‌گیری پیشینی مؤلف - راوی آشکار می‌شود و یکی را عاقل، دیگری را نیم‌عاقل و آخری را احمق می‌نامد. در این تمثیل هم عاملیت و تکاپوی ماهی فرارکننده و مرده‌نمای ستوده می‌شود، منتهی خلاف تمثیل *کليلة و دمنه* عاملیت و تکاپوی دو ماهی مذکور نه تنها در خدمت اظهار فردیت نیست؛ بلکه حتی هویت در معنای ایجابی آن را پس می‌زند. در این تمثیل، آنچه سبب می‌شود عقل‌گرایی به‌مثابه وجهه مثبت تلقی شود، جهت‌گیری آن ماهی به قصد هویت - من‌گریزی است. ماهی عاقل، دل‌بسته «اینجا - من» نیست، برای او وطن آن‌سو تر - عالم حضور - قرار دارد. چنانکه از زبان وی آمده است:

از دم حُبِّ الوطن بگذر مه‌ایست که وطن آن سوست جان این سوی نیست
گر وطن خواهی گذر ز آن سوی شط این حدیث راست را کم خوان غلط
(همان: دفتر ۴ / ۲۲۱۱ - ۲۲۱۲)

قهرمان دیگر، همان ماهی مرده‌نمایی است که او هم عمل‌گرایانه با تظاهر به مردن که به - شکل نمادین یادآور حال فناست، خود را نجات می‌دهد. از زبان آن ماهی می‌شنویم:

مرده‌گردم خویش بسپارم به آب مرگ پیش از مرگ امنست از عذاب
مرگ پیش از مرگ امنست ای فتی این چنین فرمود ما را مصطفی
گفت مَوْتُوَا کُلُّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِی الْمَوْتَ تَمُوتُوا بِالْفَتَنِ
(همان: دفتر ۴ / ۲۲۷۱ - ۲۲۷۳)

در نهایت، در تلقی مؤلف - راوی تمثیل، آن ماهی که از عالم وحدت یا حال اتحاد به‌دور مانده است، به‌جای به‌کارگیری عاملیت در نفی هویت - من خود، در خود گرفتارمانده، همچون احمقی اسیر صیادان می‌شود و پس از اسارت، متنبه می‌شود، در حسرت عالم حضور چنین می‌نالد:

باز می‌گفت او که گر این بار من وارهم زین محنت گردن‌شکن
من نسازم جز بدریایی وطن آبگیری را نسازم من سکن
(همان: دفتر ۴ / ۲۲۸۴ - ۲۲۸۵)

با این وصف در *مثنوی معنوی* هم بنا به سایه‌الگوی معرفتی کل‌گرایی و وحدت‌انگاری، قهرمان تمثیل ماهیان و آبگیر کس یا کسانی‌اند که با گرایش به وجوه نمادین تجربه فنا و حال اتحاد، آگاهانه عاملیت خود را برای گریز از هویت - من به‌کار می‌برند و به‌شکل نمادین

خود را به عالم وحدت یا حضور می‌رسانند.

۴-۳. ماهیان و آبگیر تمثیل ماهی سیاه کوچولو

خلاف الگوهای معرفتی حاکم بر تمثیل‌های *کلیله و دمنه* و *مثنوی معنوی*، پارادایم معرفتی یا اپیستمۀ حاکم بر تمثیل *ماهی سیاه کوچولو* مبتنی بر فردیت‌گرایی و اظهار و تمایز خود است. این تلقی که در قالب اومانیزم یا انسان‌گرایی پس از رنسانس در اروپا مطرح شد، سپس به تدریج با عصر روشنگری و جهان‌صنعتی در قرن ۱۹، به‌شکلی فراگیر تثبیت شد. اومانیزم به وجاهت دنیوی و عقلانی تمدن معاصر گفته می‌شود (دیویس، ۱۳۷۸: ۶). بوکهارت، متخصص مطالعات اومانیزستی، رنسانس را عهد تکوین فرد می‌نامد طبق نظر وی در این دوره، به‌شکلی بنیادین، ظرفیتی جهانی برای اندیشیدن شخص به خودش به‌مثابه فرد فراهم آمد و در قرن نوزده در تداوم همان تلقی دین انسانیت به‌جای دین مسیحیت جایگیر شد (نک: همان: ۲۳ - ۳۶).

البته، ریشه‌های فلسفی این امر را بیشتر به صورت‌بندی دکارت و تمایز ذهن و بدن نیز تعبیر مشهور وی مبتنی بر «من می‌اندیشم پس هستم» می‌رسانند. تلقی دکارتی جایگاه اومانیزستی سوژه را به‌شکلی استوار تثبیت کرد (نک: هال، ۱۳۹۵: ۳۱ - ۴۰). سپس این تلقی در سیر تاریخی خود به‌تمام حوزه‌های دانش تسری پیدا کرد. اگر جهان کلاسیک با نوعی بنیادگرایی^۱ و با اتکا به برخی از مدل‌های استعلایی^۲ سبب شد که عاملیت سوژه در خدمت گریز از خود و پیوستن به هستی یا اجتماع باشد، جهان پس از رنسانس هم با شکلی دیگر از بنیادگرایی، انسان را مبنای هر تفکر یا عمل قرار داد (فلزن، ۱۳۹۲: ۹). البته، باور به محوریت سوژه در اوایل قرن بیستم با برخی از نگاه‌های ساختارگرایانه، برساخت‌گرایانه و پساساختارگرایانه، اقتدار خود را از دست داد (نک: هال، ۱۳۹۵: ۵۳ به بعد).

ماهی سیاه کوچولو صمد بهرنگی، برآمده از فضای اجتماعی - فرهنگی دهه‌های سی - وچهل شمسی ایران است. الگوی معرفتی حاکم بر بافت این اثر در سطح کلان تلقی اومانیزم و محوریت سوژه و در سطح خردباور مارکسیستی و جنبش چپ ایران است که در بازنمایی متنی خود در تمثیل از انتقال آگاهی طبقاتی^۳ شروع شده تا مبارزات چریکی و مسلحانه تداوم یافته است. جایگیری سوژه‌ها در ساختار روایت - تمثیل *ماهی سیاه کوچولو* را می-

توان به سه بخش تقسیم کرد.

۴-۳-۱. بخش اول: از آغاز روایت تا ترک خانواده

بخش اول از آغاز قصه تا خداحافظی ماهی سیاه کوچولو از خانواده را در بر می‌گیرد. در این بخش از روایت، راوی فراداستانی، ماهی پیری است که قصد دارد برای دوازده هزاربچه و نوه خود داستانی را تعریف کند. قصه‌ای که در ادامه آورده می‌شود، داستان ماجرای ماهی سیاه کوچولو و ماجراجویی‌های اوست. در این بخش از داستان، رفتارهای ماهی سیاه کوچولو بیشتر فردیت‌گرایی در معنای عام آن را به نمایش می‌گذارد و بر همین اساس محور کنش‌های او پرسش در معنای فلسفی - انتقادی آن است. بنا به خصلت دموکراتیزه‌سازی که در پرسش وجود دارد، این فرصت را به ماهی سیاه کوچولو می‌دهد تا نظم طبقاتی و به تبع آن ذهنیت طبقاتی‌اندیش را که بنا بر باور به فره یا سنت سامان یافته، متزلزل کند. او با پرسش‌های هستی - معرفت‌شناسانه خود مفاهیم بر سازنده رابطه عمودی نقد می‌کند و از این منظر «فردیت/من» خود را در مقام سوژه برجسته می‌کند. او به‌خوبی می‌داند با وجود تک‌گویی که غیبت پرسشگری است، رابطه «گفت‌وگویی»^{۱۱} بر پرسشگری استوار است (احمدی، ۱۳۷۲: ۹۲؛ تودوروف، ۱۳۷۷: ۲۰۲). از سوی دیگر، فردیت افراد هم در گرو طرح پرسش است.

پرسش‌های ماهی سیاه کوچولو از همان آغاز قصه شروع می‌شود. او که همراه مادر پشت سنگی سیاه در خانه با سقفی پر از خزه زندگی می‌کند، یک روز صبح زود، مادر را از خواب بیدار می‌کند، از ملال زندگی مکرر می‌نالند و تصمیم می‌گیرد تا ببیند که آخر جویبار کجاست؟: «می‌خواهم بروم ببینم آخر جویبار کجاست؟» (بهرنگی، ۱۳۷۷: ۸). مادر که هم‌سو با الگوهای معرفتی کلاسیک نمادی از طرفداران سنت و عادت‌زدگی یا نظم تثبیت‌شده است در جواب می‌گوید: «...جویبار که اول و آخر ندارد همین است که هست جویبار همیشه روان است و به هیچ جایی نمی‌رسد» (همان: ۸ - ۹). ماهی سیاه کوچولو پرسشی دیگر مطرح می‌کند: «آخر مادر جان مگر نه این است که هر چیزی به آخر می‌رسد؟ شب به آخر می‌رسد روز به آخر می‌رسد هفته، ماه و سال...» (همان: ۹). مادر طبق تلقی مألوف خود، فردیت-خواهی پسر را که خلاف نظم عادت‌ی اوست با برچسب «حرف‌های گنده، گنده» یا سخنان

در دسرساز برابرخوانی می‌کند: «این حرف‌های گنده گنده را بگذار کنار، پاشو بریم گردش...» (همان: ۹). ماهی سیاه کوچولو در تداوم پرسش‌های خود و تأیید آن‌ها به سخن افرادی استناد می‌کند که در پیری خود، از اینکه زندگی خود را به تکرار گذرانده‌اند، پشیمانند. مادر بار دیگر بر موضع قبلی و نظم تثبیت‌شده اشاره کرده، نادانی و نظم عادت‌ی را بر پرسشگری و اظهار فردیت ترجیح می‌دهد: «بچه جان مگر به سرت زده؟ دنیا! ... دنیا! دنیا دیگر یعنی چه؟ دنیا همین جاست که ما هستیم و زندگی همین است که ما داریم ...» (همان: ۱۰).

در ادامه داستان شخصیت‌های دیگر هم هم‌سو با تلقی مادر، عاملیت فردگرایانه ماهی سیاه کوچولو را رد و حتی او را به مرگ تهدید می‌کنند. یکی از این‌ها ماهی بزرگی است که همسایه آن‌هاست. او ضمن اعتراض به رفتار ماهی سیاه کوچولو به ماجرای حلزونی اشاره می‌کند که با عبور از نظم طبقاتی دوست ماهی سیاه کوچولو شده بود و به همین دلیل با هم-دست مادر ماهی سیاه کوچولو و ماهیان دیگر کشته شده بود: «همسایه به مادر ماهی کوچولو گفت: «خواهر! آن حلزون پیچ پیچه، یادت می‌آید؟ مادر گفت: «آره خوب گفتم، زیاد پاپی بچه‌ام می‌شد بگویم خدا چکارش کند!». ماهی کوچولو گفت: «بس کن مادر! او رفیق من بود» مادرش گفت: «رفاقت ماهی و حلزون، دیگر نشنیده بودم»... ماهی کوچولو گفت: «اما شماها سر آن بیچاره را زیر آب کردید... مادرش گفت: «حقتش بود کشتیمش... ماهی سیاه کوچولو: «پس مرا هم بکشید چون من هم همان حرف‌ها را می‌زنم» (همان: ۱۳). بعد از این، سه ماهی بزرگ دیگر او را به مرگ تهدید می‌کنند (همان: ۱۴). دوستان ماهی سیاه کوچولو نیز دور او جمع شده بودند سعی می‌کردند او را منصرف کنند؛ اما ماهی کوچولو تصمیم خود را گرفته بود.

۴-۳-۲. بخش دوم: از ترک خانه تا یافتن خنجر

بخش دوم روایت، از خداحافظی ماهی سیاه کوچولو از دوستان و حرکت به سوی آبشار شروع شده است تا دست یافتن به خنجر ادامه می‌یابد. در این بخش اگرچه هم‌سو با فردیت-گرایی در معنای عام، پرسشگری ماهی سیاه کوچولو ادامه دارد، دلالت‌هایی نیز در متن وجود دارد که فردیت‌گرایی مذکور را در قالب تلقی‌های مارکسیستی به جنبش چپ ایران در آن دوره گره می‌زند. بر همین اساس، اگر در بخش اول عاملیت درصدد اظهار فردیت ماهی

سیاه کوچولو است، در این بخش به حکم باور حزبی و بیدارگری که لازمه آن است به انتشار آگاهی طبقاتی می‌پردازد. آگاهی طبقاتی از مفاهیمی است که به «باور نویسندگان سنت مارکسی سبب می‌شود تا اعضای یک طبقه - طبقه کارگر - از خودشان، یعنی از سرنوشت و هویت جمعی‌شان آگاه می‌شوند. این اصطلاح با تصور تعارض طبقاتی انقلابی ارتباطی تنگاتنگ داشته است و به اراده مسلم کارگران برای شناخت دشمن مشترکشان - سرمایه‌داران - بینوایی مشترک و هدف مشترک، یعنی پیروزی طبقه کارگر دلالت دارد» (گرازی، ۱۳۸۴). نویسنده تمثیل **ماهی سیاه کوچولو** کاملاً به این نکات وقوف دارد. چنانکه خود می‌گوید: «باید جهان‌بینی دقیق به بچه داد معیاری داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت‌های دگرگون‌شونده دائمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند» (به نقل از میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۵۴۴). این بخش هم‌سو با نمایش آگاهی طبقاتی در بردارنده برخی از گزاره عاطفی است که گفت‌وگوهای عاطفی - آرمانی میان هم حزبی‌ها و انقلابی‌های دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ را تداعی می‌کند:

«... چند تا از دوستان هم‌سن‌وسالشان او را تا آبشار همراهی کردند و از آنجا برگشتند. ماهی کوچولو وقتی از آن‌ها جدا می‌شد، گفت: «دوستان! به امید دیدار. فراموشم نکنید. دوستانش گفتند: «چطور می‌شود فراموش کنیم، تو ما را از خواب خرگوشی بیدار کردی به ما چیزهایی یاد دادی که پیش از این حتی فکرش را هم نکرده بودیم. به امید دیدار، دوست دانا و بی‌باک!» (همان: ۱۶). از اینجا به بعد ماهی سیاه کوچولو که از منظر هستی - معرفت - شناختی خود را باور کرده است، هم‌سو با رسالت حزبی و اصل آگاهی طبقاتی سعی می‌کند با پرسش‌های خود دیگران را بیدار کند. قهرمان تمثیل پس از حرکت از آبشار با برکه‌ای مواجه می‌شود که هزاران کفچه‌ماهی در آنجا زندگی می‌کنند. کفچه‌ماهی‌ها با دیدن ماهی سیاه کوچولو به تمسخر وی می‌پردازند؛ اما او در نقش یک بیدارگر «...خوب و راندان‌شان کرد و گفت: «خواهش می‌کنم توهین نکنید اسم من ماهی سیاه کوچولو است. شما هم اسمتان را بگویید تا با هم آشنا شویم» (همان: ۱۷). جواب‌های مبتنی بر تفاخر و نادانی آن‌ها سبب می‌شود، وی باز در مقام یک راهنما، نادانی آن‌ها را به خودشان گوشزد کند: «ماهی گفت اگر نادان نبودید، می‌دانستید خیلی‌های دیگر هم هستند که ریختشان برای خودشان، خیلی هم خوشایند است شما حتی اسمتان مال خودتان نیست!» (همان: ۱۸). کفچه‌ماهی‌ها از این سخنان متأثر می‌شوند و ماهی سیاه

کوچولو نظر آن‌ها را - که حتی نمی‌دانند جز برکه‌شان جاهای دیگری هم هست - به مقصد بالاتر و بهتر جلب می‌کند، سپس جهت کمک به آن‌ها با مادرشان - قورباغه - از در صحبت وارد می‌شود. نگاه قورباغه تداوم و تکرار نگاه همه آن‌هایی است که در بخش اول تمثیل درصدد بودند تا ماهی سیاه کوچولو را متقاعد کنند که غیر از آبگیر آن‌ها جایی دیگر وجود ندارد: «قورباغه گفت: حالا چه وقت خودنمایی است موجود بی اصل و نسب! بچه گیر آورده‌ای و داری حرف‌های گنده گنده می‌زنی! من دیگر آنقدرها عمر کرده‌ام که بفهمم دنیا همین برکه است. بهتر است بروی دنبال کارت و بچه‌های مرا از راه به در نبری» (همان: ۲۰). ماهی کوچولو نادانی و درماندگی وی را به او گوشزد می‌کند، قورباغه عصبانی می‌شود و او را دنبال می‌کند. ماهی سیاه کوچولو پس از ایجاد پرسش در ذهن کفچه‌ماهی‌ها - که می‌توان آن را با انتشار آگاهی طبقاتی برابر فرض کرد - دیگر در مقابل قورباغه که کارگزار الگوی معرفتی کل‌گرایی و فردیت‌ستیزی/گریزی است، مقاومت نمی‌کند.

در ادامه راه، ماهی سیاه کوچولو به مارمولک و خرچنگی بر می‌خورد و با رعایت ادب و احتیاط با خرچنگ وارد گفت‌وگو می‌شود. خرچنگ که سابقه خوردن قورباغه را دارد، با دانا-نمایی، وارونه وارونه قدم برداشته، سعی می‌کند ماهی سیاه کوچولو را فریب دهد. ماهی کوچک از او فاصله می‌گیرد و می‌گوید: «بیچاره تو که هنوز راه رفتن بلد نیستی از کجا می‌دانی دنیا دست کیست؟» (همان: ۲۳). طعنه بیدارگرایانه ماهی سیاه کوچولو سبب می‌شود خرچنگ به درون آب بخزد و ناپدید شود. مارمولک که از رفتار خرچنگ دچار خنده شده است، به ماهی سیاه کوچولو نزدیک می‌شود. ماهی سیاه کوچولو با او به گفت‌وگو می‌نشیند و ضمن تحسین منش وی از او کمک می‌خواهد. مارمولک نیز ضمن برحذر داشتن ماهی سیاه کوچولو از اره‌ماهی، پرندۀ ماهی‌خوار و مرغ سقا خنجری به وی هدیه می‌دهد تا در صورت گرفتار شدن در کیسه مرغ سقا خود را با آن نجات دهد. به این ترتیب بخش دوم تمثیل، هم-سو با فردیت‌گرایی معاصر و البته، دلالت‌های آشکار و ضمنی اندیشه حزبی جنبش چپ که در دهه‌های پیش از انتشار کتاب *ماهی سیاه کوچولو* نیز هم‌زمان با انتشار آن در ایران رایج بود، بازنمایی می‌شود و عاملیت قهرمان تمثیل فراتر از اظهار فردیت خود در خدمت بیداری دیگران است.

۴-۳-۳. بخش سوم: از تحویل گرفتن خنجر تا پایان روایت

بخش سوم روایت از تحویل گرفتن خنجر و بستن به کمر تا پایان قصه را در بر می‌گیرد. در این بخش افزون بر اظهار فردیت، بیدارگری وجهی دیگر از عمل‌گرایی در قالب رویارویی فیزیکی به کنش‌های قهرمان تمثیل افزوده می‌شود که پشتوانه آن مبارزات چریکی و مسلحانه بود. پس از سرخوردگی برآمده از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در ذیل و تداوم جنبش چپ در دهه ۱۳۴۰، جریان دیگری از مبارزه در اجتماع و ادبیات شکل گرفت که به‌جای رویایی اجتماعی - فرهنگی نمادین به‌شکل عریان به مبارزه روی آورد و مبنای ادبیات چریکی در ایران شد. این نو ادبیات خلاف رویکرد پیشین گرایش چپ - که با تلقی اومانستی بر نوعی سمبولیسم استوار بود - با لهجای آشکار و خشونت‌بار مخاطبان را به مبارزه و حتی هجوم مسلحانه دعوت می‌کند. سعید سلطان‌پور را بنیان‌گذار شاخه شعری ادبیات چریکی در ایران دانسته‌اند. او در اولین مجموعه شعر خود با عنوان «صدای میرا» بالغ بر یکصد و چهل‌بار واژه خون و ترکیبات آن را به‌کار می‌برد (لنگرودی، ۱۳۸۱: ۵۱۱). بنا به آثار صمد بهرنگی به‌ویژه تمثیل *ماهی سیاه کوچولو*، می‌توان وی را نماینده نسل انقلابی روشنفکری دهه‌های ۴۰ و ۵۰ (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۵۴۵) و پایه‌گذار یا حداقل چهره شاخص ادبیات چریکی ایران در شاخه داستانی دانست که به پیروی از مسعود احمدزاده - یکی از بنیان‌گذاران و رهبران سازمان چریک‌های فدایی خلق - به مبارزه مسلحانه دعوت می‌کرد (تلف، ۱۳۹۴: ۱۴۶ - ۱۴۹).

وجه مشترک ساختار تمثیل *ماهی سیاه کوچولو* با تمثیل‌های ماهیان و آبگیر *کلیله و دمنه* و *مثنوی معنوی* را در بخش سوم روایت حاضر می‌توان یافت. در این بخش شخصیت‌پردازی و شکل‌گیری رخداد‌های داستانی هر سه تمثیل مشابه است: آبگیر، حضور جمعی ماهیان، وجود ماهیگیر و موضع‌گیری متفاوت ماهیان شامل ترس و فرار، مرده‌نمایی برخی و به دام افتادن برخی دیگر و غیره (نک: بهرنگی، ۱۳۷۷: ۲۶ - ۴۷).

در این بخش از روایت، پرسشگری‌های ماهی سیاه کوچولو همچون گذشته ادامه دارد و پس از آنکه از مارمولک خنجری را هدیه می‌گیرد، از وی چند پرسش درباره ماهیان دیگر نیز درباره رویارویی آنان با ماهیگیر می‌پرسد. پاسخ‌ها را که می‌شنود این‌بار به گفت‌وگویی پرسش‌آمیز با خود می‌نشیند: «... اما همین‌طور سؤال پشت‌سر سؤال بود که دائم از خودش می‌کرد: ببینم راستی جویبار به دریا می‌ریزد؟ نکند که سقائک زورش به من برسد؟ راستی

اره ماهی دلش می‌آید همجنس‌های خودش را بکشد و بخورد؟ پرنده ماهی‌خوار، دیگر چه دشمنی با من دارد؟» (همان: ۲۷). در گیرودار این چالش درونی با آهوایی زخمی سپس با دسته‌ای از ماهی‌ریزه‌ها مواجه می‌شود. در این رویارویی، همان‌طور که پرسشگری همچون گذشته وی را رها نمی‌کند، هم‌سو با باورهای چپ‌گرایانه، بیدارگری انقلابی وی نیز مجدداً نمایان می‌شود؛ او همه ماهی‌ریزه‌ها را وسوسه می‌کند که با وی همراه شوند: «... چند تا از ماهی‌ریزه‌ها وسوسه شدند که با ماهی سیاه بروند؛ اما از ترس بزرگ‌ترها صدایشان در نیامد» (همان: ۳۱)؛ اما صبح زود که ماهی سیاه کوچولو از خواب برخاست، یکباره همه آن‌ها را کنار خود دید: «صبح زود بیدار شد. بالای سرش چند تا ماهی‌ریزه دید که با هم پیچ می‌کردند تا دیدند ماهی سیاه بیدار شد، یک‌صدا گفتند: «صبح بخیر». ماهی سیاه زود آن‌ها را شناخت و گفت: «صبح بخیر». بالأخره دنبال من راه افتادید» (همان: ۳۴).

از اینجا به بعد هم‌سو با مبارزات چریکی، وجه صریح و مسلحانه اظهار عاملیت و فردیت قهرمان تمثیل نمایان می‌شود: «اما تا خواستند راه بیفتند دیدند که آب دور و برشان بالا آمد و سرپوشی روی سرشان گذاشته شد و همه جا تاریک شد و راه گریزی هم نماند ماهی سیاه فوری فهمید که توی کیسه مرغ سقا گیر افتاده‌اند. ماهی سیاه گفت: «دوستان ما توی کیسه سقا گیر افتاده‌ایم؛ اما راه فرار هم به کلی بسته نیست ...» (همان: ۳۵). ماهی‌ریزه‌ها به التماس می‌افتند؛ اما ماهی سیاه کوچولو شجاعانه در مقابل شکارچی می‌ایستد. مرغ سقا برای بقیه ماهی‌ها شرط می‌گذارد که اگر ماهی سیاه کوچولو را خفه کنید من شما را آزاد می‌کنم. آن‌ها از ساده‌لوحی و ترس قبول می‌کنند. ماهی سیاه کوچولو آن‌ها را برحذر می‌دارد آن‌ها قبول نمی‌کنند. به ناچار ماهی سیاه کوچولو بی‌باکانه با آن‌ها مقابله می‌کند:

ماهی سیاه گفت: «پس گوش کنید راهی نشانتان بدهم: من میان ماهی‌های بی‌جان، خودم را به مردن می‌زنم؛ آن‌وقت ببینم مرغ سقا شما را رها خواهد کرد یا نه و اگر حرف مرا قبول نکنید، با این خنجر همه‌تان را می‌کشم یا کیسه را پاره می‌کنم و در می‌روم و شما...» (همان: ۳۸).

ماهی‌ریزه به همراه ماهی سیاه کوچولو نقشه را به اجرا می‌گذارند، مرغ سقا بدعهدی می‌کند، همه آن‌ها را قورت می‌دهد؛ «اما ماهی سیاه همان وقت خنجرش را کشید به یک ضربت، دیواره کیسه را شکافت و در رفت» (همان: ۴۰).

ماهی قهرمان پس از نجات از دست مرغ سقا در معرض حمله ارده‌ماهی قرار می‌گیرد؛ «اما

جا خالی کرد و آمد روی آب بعد از مدتی دوباره رفت زیر آب که ته دریا را ببیند وسط راه با گله ماهی برخورد...» (همان: ۴۰). در اینجای قصه برخی از تعبیر ایدئولوژیک و حزبی چپ‌ها همچون «رفیق» و «دسته» از زبان طرف‌های گفت‌وگو ردوبدل می‌شود. ماهی سیاه از یکیشان پرسید: «رفیق! من غریبه‌ام، از راه‌های دور می‌آیم. اینجا کجاست؟ ماهی دوستانش را صدا زد و گفت نگاه کن! یکی دیگر...» بعد به ماهی سیاه گفت: «رفیق! به دریا خوش آمدی...» یکی دیگر گفت «هر وقت دلت خواست می‌توانی داخل دسته ما بشوی» (همان: ۴۰ - ۴۱).

ماهی سیاه برای گشت در دریا از بقیه جدا می‌شود به هنگام شنا، نجوای مرگ با شعارهای انقلابی و آرمان‌خواهانه در دلش آشوب بر پا می‌کند:

مرگ خیلی آسان می‌تواند الان به سراغ من بیاید؛ اما من تا می‌توانم زندگی کنم نباید پیشواز مرگ بروم. البته، اگر یک وقتی ناچار با مرگ روبه‌رو شدم - که می‌شوم - مهم این است که زندگی یا مرگ من، چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد... (همان: ۴۳).

در همین اثنا، ماهی‌خوار او را شکار می‌کند. ماهی سیاه کوچولو زمانی که در منقار ماهی‌خوار گرفتار است او را به حرف می‌کشد و سپس باز خود را به مردگی می‌زند: «... ماهی‌خوار در همین فکرها بود که دید بدن ماهی سیاه، شل و بی‌حرکت ماند با خودش فکر کرد؛ یعنی مرده؟... این بود که ماهی سیاه را صدا زد که بگوید: آهای کوچولو! هنوز نیم‌جانی داری که بتوانم بخورمت؟ اما نتوانست حرفش را تمام کند؛ چون همین که منقارش را باز کرد ماهی سیاه جستی زد و پایین افتاد...» (همان: ۴۴)؛ اما چند لحظه بعد، ماهی‌خوار با جستی دیگر باز ماهی سیاه را شکار کرد. ماهی سیاه در شکم ماهی‌خوار ماهی ریزگریانی را می‌بیند با قلقک دادن ماهی‌خوار و خنداندن وی، ماهی ریز را نجات می‌دهد؛ «اما از ماهی سیاه کوچولو هیچ خبری نشد تا به حال هم هیچ خبری نشده...» (همان: ۴۷).

پایان‌بندی قصه‌ها با بازگشت به سطح فراداستانی آن اتفاق می‌افتد؛ صحنه‌ای دیگر که در آن قهرمانی دیگر در لحظه بیدار شدن است: «یازده هزار و نهصد و نود و نه ماهی کوچولو «شب بخیر» گفتند و رفتند و خوابیدند. مادر بزرگ هم خوابش برد؛ اما ماهی سرخ کوچولویی هر چقدر کرد خوابش نبرد شب تا صبح همه‌اش در فکر دریا بود...» (همان: ۴۷).

با این مقدمات مفصل‌بندی گفتمانی و جایگیری سوژه‌های تمثیل ماهی سیاه کوچولو که با پیروی از الگوهای معرفتی معاصر، کاملاً با دو تمثیل قبل متفاوت است. در این تمثیل با

وجود دو تمثیل قبلی، قهرمان کسی است که نه تنها عاملیت خود را برای اظهار و اثبات فردیت خود به شکل عام به کار می‌گیرد، هم‌سو با شرایط تاریخی به بیدارگری اجتماعی-فرهنگی پرداخته است؛ حتی فراتر از آن با دیگری غالب، مبارزه مسلحانه در پیش می‌گیرد.

۵. نتیجه

حکایت «ماهیان و آبگیر» در دو دوره گفتمانی کلاسیک و معاصر و در قالب سه تمثیل به بازنمایی درآمده است؛ نوع الگوهای معرفتی حاکم بر هر یک از تمثیل‌ها سبب شده است تا مفصل‌بندی گفتمانی و به تبع آن جایگیری سوژه‌ها در آن متن‌ها شکل‌های متفاوتی به خود بگیرد. این حکایت در جهان کلاسیک در قالب دو روایت درونه‌ای و در مقام مثل در *کلیله و دمنه* و *مثنوی معنوی* بازنمایی شده است؛ بنا به رواج الگوی معرفتی کل‌گرایی و فردیت-ستیزی/گریزی در جهان کلاسیک، قهرمان/قهرمانان هر دو تمثیل کسانی‌اند که عاملیت خود را در خدمت عبور از خود و «قربانی - جذب» شدن در هستی یا اجتماع به کار گرفته‌اند. البته، کل‌گرایی و فردیت‌ستیزی/گریزی حاکم بر مفصل‌بندی تمثیل *کلیله و دمنه* در بستر جغرافیایی - فرهنگی ویژه خود، یعنی تلقی کاست‌بنیاد هندی و اندیشه سیاسی ایران‌شهری در صدد مشروعیت‌بخشی به نظم طبقاتی و تثبیت آن است. بر همین اساس با اینکه قهرمان واقعی داستان از منظر راوی - کنشگر تمثیل، یعنی دمنه، ماهیانی‌اند که برای نجات خود عاملیت خود را به‌مثابه شکلی از فردیت‌گرایی پوشیده در قالب فرار و مرده‌نمایی نشان می‌دهند؛ اما او به قصد حذف رقیب، شنزبه، با برابرخوانی فردیت‌گرایی آن ماهیان با رفتار شنزبه همه را ضدقهرمان یا دشمن نظم طبقاتی می‌نماید. بدین‌سان، اگرچه از منظر گفتمانی در جایگیری سوژه‌های تمثیل ماهیان و آبگیر *کلیله و دمنه* نوعی وارونه‌گی و تحریف از جانب راوی یا کانونی‌ساز روایت به چشم می‌خورد. در نهایت، معیار تعیین کیستی و چرایی قهرمان/قهرمانان همان الگوی معرفتی حاکم بر متن است.

با وجود اشتراک در الگوی معرفتی حاکم بر متن *کلیله و دمنه* و *مثنوی معنوی* فرایند مذکور به شکلی دیگر در تمثیل *مثنوی* نمود می‌یابد. کلی‌گرایی جهان کلاسیک در بستر عرفانی خود با تکیه بر اصل وحدت‌انگاری، به جای تثبیت نظم اجتماعی در پی ایجاد وحدت هستی-شناسانه میان همه مظاهر هستی به‌ویژه میان انسان و هستی است. بر همین اساس در این

داستان قهرمان/ قهرمانان کسانی‌اند که عاملیت خود را صرف عبور از «هویت - من» کرده‌اند. به عبارتی دیگر، قهرمانان تمثیل آن دو ماهی‌اند که یکی به قصد رسیدن به عالم بی‌کران به سرعت از «اینجا - من» فرار می‌کند و دیگری نیز با مرده‌نمایی که وجهی نمادین از تجربه فناست، راه اتحاد و رسیدن به حضور را در پیش می‌گیرد.

درمقابل، کلی‌گرایی و فردیت‌ستیزی/ گریزی حاکم بر جهان کلاسیک و متن‌های آن دوره، کلان‌الگوی معرفتی حاکم بر جهان معاصر و دنیای مدرن، توجه به محوریت سوژه انسانی و فردیت‌گرایی است. مفصل‌بندی گفتمانی تمثیل **ماهی سیاه کوچولو** بر مبنای این الگوی معرفتی سامان یافته است. به همین دلیل، جایگیری سوژه‌ها در آن تفاوتی ماهوی با دو تمثیل پیشین دارد. از منظر گفتمانی قهرمان این تمثیل، ماهی سیاه کوچولویی است که عاملیت خود را به قصد اظهار و تثبیت فردیت، در قالب انواع پرسش‌های فلسفی - معرفت‌شناختی تا جوهی از رویارویی تنانه نمادین به نمایش می‌گذارد. برای درک بهتر دلالت‌های متنی می‌توان فرایند جایگیری سوژه - قهرمان تمثیل را به سه بخش تقسیم کرد: بخش اول از آغاز روایت شروع شده تا خداحافظی ماهی سیاه کوچولو از اطرافیان خود را در بر می‌گیرد. در این بخش هم‌سو با فردیت‌گرایی و خوداظهاری، ماهی سیاه کوچولو سعی می‌کند با طرح انواع پرسش‌های هستی - معرفت‌شناختی، من خود را تثبیت کند. بخش دوم روایت از حرکت ماهی سیاه کوچولو به قصد یافتن انتهای جویبار تا هدیه رفتن خنجر از مارمولک ادامه می‌یابد. در بخش دوم سفر، ماهی سیاه کوچولو فراتر از اظهار خود، هم‌سو با برخی از باورهای مارکسیستی همچون ضرورت ایجاد آگاهی طبقاتی سعی می‌کند به بیدارگری دیگران بپردازد. در بخش سوم، سوئی دیگری از تداوم اظهار فردیت هم‌سو با جنبش چپ ایران و مبارزات چریکی و مسلحانه نمود می‌یابد. او با خنجری که از مارمولک هدیه گرفته است با دیگری/ دیگران غالب در می‌افتد. تعدادی از آنان را از پای در می‌آورد و درنهایت، آگاهانه، خود نیز از پای در می‌آید.

با این وصف پارادایم کلی‌گرایی و فردیت‌ستیزی/ گریزی جهان کلاسیک سبب شده است تا قهرمان تمثیل‌های **کلیله و دمنه** و **مثنوی معنوی** کسانی باشند که عاملیت خود را در برای گذر از خود و حفظ نظم طبقاتی یا اتحاد با هستی به‌کار گرفته‌اند؛ درمقابل، انسان‌گرایی و فردیت‌طلبی معاصر، کسی را قهرمان فرض کرده است که فراتر از اظهار خود و اثبات

فردیت، به قصد بیدارگری دیگران و دفاع از آنان با روش‌های مختلف در نظم اجتماعی و سیاسی مداخله کرده؛ در پی ایجاد توازن یا تقارن در فضای تعاملی اجتماعی بوده است.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. paradigm
2. Episteme
3. normal science
4. articulation
5. agency
6. actor – network theory
7. implied author
8. fundamentalism.
9. transcendental
10. class consciousness
11. dialogism

۷. منابع

- احمدی، بابک (۱۳۷۲). *ساختار و تأویل متن*. ج ۱. تهران: مرکز.
- احمدی، فرشته و نادر احمدی (۱۳۹۵). *مفهوم فردیت در اسلام ایرانی*. ترجمه فریبا مؤمنی. بازنویسی و تصحیح محمد ربانی. تهران: کویر.
- ادی ساموئیل، کندی (۱۳۴۷). *آیین شهریاری در شرق*. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- امن‌خانی، عیسی و عایشه خوجه (۱۳۹۵). «ادبیات کودک و ایدئولوژی‌های معاصر». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*. ش ۴۲. صص ۱۳۹ - ۱۶۶.
- اوکوئین، دنیل (۱۳۸۵). «اپیستمه». *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*. سرویراستار ایرنا ریما مکاریک. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه. صص ۱۶ - ۱۷.
- بلزی، اندرو (۱۳۸۳). «پارادایم». *فرهنگ اندیشه انتقادی از روشنگری تا پسا مدرنیته*. سرویراستار مایکل پین. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز. ص ۱۷۴.
- بهرنگی، صمد (۱۳۷۷). *ماهی سیاه کوچولو*. تبریز: بهرنگی.
- تطف، کامران (۱۳۹۴). *سیاست نوشتار: پژوهشی در شعر و داستان معاصر*. ترجمه

- مهرک کالی. تهران: نامک.
- تودروف، تزوتان (۱۳۷۷). *منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین*. ترجمه داریوش کریمی. تهران: مرکز.
 - دیویس، تونی (۱۳۷۸). *اومانسیم*. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
 - زاکرشهرک، مینا (۱۳۸۱). «سیاست در کتاب‌های کودکان و نوجوانان». *ادبیات کودک و نوجوان*. ش ۳۱. صص ۳۱ - ۳۵.
 - رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۹۳). *فرهنگ پسامدرن*. تهران: نی.
 - رهبانی، مرتضی (۱۳۷۹). *فرهنگ شرق و غرب: تحلیل تاریخ از دیدگاه روان‌شناسی*. تهران: نی.
 - ژورست، الیوت ال (۱۳۹۵). *فراسوی هگل و نیچه: فلسفه، فرهنگ و فاعلیت*. ترجمه خسرو طالب‌زاده. تهران: مرکز.
 - شایگان، داریوش (۱۳۷۵). *ادبیان و مکتب‌های فلسفی هند*. تهران: امیر کبیر.
 - شریف‌زاده، رحمان (۱۳۹۷). *مذاکره با اشیا: برونولاتور و نظریه کنشگر - شبکه*. تهران: نی.
 - عباسی، علی و هانیه یارمند (۱۳۹۰). «عبور از مربع معنایی به مربع تنشی: بررسی نشانه - معناشناختی ماهی سیاه کوچولو». *زبان و ادبیات تطبیقی*. د ۲. ش ۳. صص ۱۴۷ - ۱۷۲.
 - علمداری، کاظم (۱۳۸۲). *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت*. تهران: توسعه.
 - فلزن، کریستوفر (۱۳۹۲). *فوکو و گفت‌وگوی اجتماعی*. ترجمه اسفندیار غفاری نسب. تهران: بهمن برنا.
 - فوکو، میشل (۱۳۸۹). *نظم اشیا: دیرینه‌شناسی علوم انسانی*. ترجمه یحیی امامی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
 - کرون، پاتریشیا (۱۳۹۵). *جامعه‌های ماقبل صنعتی: کالبد شکافی جهان پیشامدرن*. ترجمه مسعود جعفری. تهران: ماهی.
 - منشی، نصرالله بن محمد (۱۳۷۱). *ترجمه کلیله و دمنه*. تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی. تهران: امیرکبیر.

- کوهن، توماس اس (۱۳۸۳). *ساختار انقلاب‌های علمی*. ترجمه عباس طاهری. تهران: قصه.
- گرازیبا، آلفرد دو (۱۳۸۴). «آگاهی طبقاتی». *فرهنگ علوم اجتماعی*. جولوس گولد و ویلیام ل. کولب. سرپرست مترجمان محمدجواد زاهدی. تهران: مازیار. صص ۱۴ - ۱۵.
- لنگرودی، شمس (۱۳۸۱). *تاریخ تحلیلی شعر نو*. ج ۳. تهران: مرکز.
- مختاری، محمد، (۱۳۸۴). *انسان در شعر معاصر*. تهران: توس.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۷۵). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد آلین نیکلسون. تهران: توس.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۷۷). *صد سال داستان‌نویسی در ایران*. ج ۱ و ۲. تهران: چشمه.
- نیسبت، ریچارد ا. (۱۳۹۸). *جغرافیای اندیشه: چگونه آسیایی‌ها و غربی‌ها متفاوت از هم می‌اندیشند... و چرا؟*. ترجمه راحله گندمکار. تهران: علمی.
- وحدت، فرزین (۱۳۹۳). *رویارویی فکری ایران با مدرنیت*. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
- هال، دونالد ای (۱۳۹۵). *سوپرکتیویته در ادبیات و فلسفه*. ترجمه بختیار سجادی و دیاکو ابراهیمی. تهران: دنیای اقتصاد.
- هجری، محسن (۱۳۸۲). «جست‌وجوی فضاهاى خاکستری». *کتاب ماه کودک و نوجوان*. ش ۷۲. صص ۱۴۷ - ۱۷۱.
- یاقوتی، منصور (۱۳۷۹). «صمد و کودکی جنبش». *ادبیات کودک و نوجوان*. ش ۲۲. صص ۱۲۳ - ۱۲۶.
- یعقوبی‌جنبه‌سرایبی، پارسا و چنور زاهدی (۱۳۹۲). «دلالت‌های فضایی داستان «شیر و گاو»: تبیین نزاع قدرت و شیوه‌های تحریف آن». *پژوهش‌های ادبی*. س ۱۰. ش ۴۲. صص ۱۴۳ - ۱۶۶.
- یعقوبی‌جنبه‌سرایبی، پارسا (۱۳۹۶). «موضع مؤلف پنهان حکایت‌های کلیله و دمنه: برساخت توزیع فضا». *نقد و نظریه ادبی*. س ۲. ش ۳. صص ۵۳ - ۸۴.
- _____ (۱۳۹۷). «حاشیه در عرفان: از فراخوانی حاشیه‌ها تا گذر از بازی متن و حاشیه». *نقد ادبی*. س ۱۱. ش ۴۴. صص ۱۶۹ - ۲۰۳.

References:

- Abbasi, A. & Yarmand, H. (2011). "The passage from semiotic square to tensive square: A semiotic analysis of Little Black Fish". *Comparative Language and Literature Research*. 2 year. 3. Pp. 147-172. [In Persian].
- Ahmadi, B. (1993). *Structure and Hermeneutics*. Vol. 1. Tehran: Markaz. [In Persian].
- Ahmadi, F. & Ahmadi, N. (2016). *The Concept of Individuality in Iranian Islam*. Translated by Fariba Momeni. Edited by: Mohammad Rabbani. Tehran: Kavir. [In Persian].
- Alamdari, K. (2003). *Why Iran lagged Behind & the West Moved Forward*. Tehran: Toseeh. [In Persian].
- Amankhani, E. & Khojeh, A. (2016). "Children's literature and contemporary ideologies". *Research in Persian Language & Literature*. 42. Pp. 139-166. [In Persian].
- Belzi, A. (2004). "Paradigm". *A Dictionary of Cultural and Critical Theory*. Edited by Michael Payne. Translate by Payam Yazdanjoo. Tehran: Markaz, P: 174. [In Persian].
- Behrangi, S. (1998). *Mahi Seyah-e kuchulu* [The Little Black Fish]. Tabriz: Behrangi. [In Persian].
- Crone, P. (2016). *Pre-Industrial Societies: Anatomy of the Pre-Modern World*. Translated by Masoud Jafari. Tehran: Mahi. [In Persian].
- Davies, T. (1999). *Humanism*. Translate by Abbas Mokhber. Tehran: Markaz. [In Persian].
- Eddy, Samuel K. (1968). *The King Is Dead: Studies in the Near Eastern Resistance to Hellenism*. Translated by Fereydoon Badreiy. Tehran: Publishing Company and Book Translation. [In Persian].
- Falzon, C. (2013). *Foucault and Social Dialogue*. Translated by Esfandiar Ghafari Nasab. Tehran: Bahman Borna. [In Persian].

- Foucault, M. (2010). *The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences*. Translated by Yahya Emami. Tehran: Institute for Cultural and Social Studies. [In Persian].
- Grazia, A. (2005). "Class Consciousness". *A Dictionary of the Social Sciences*. Gould, Julius and Kolb, William L. Translators Supervisor: Mohammad Javad Zahedi. Tehran: Maziar. Pp. 14- 15. [In Persian].
- Hall, Donald E. (2016). *Subjectivity*. Translated by Bakhtiar Sajjadi and Diako Ebrahimi. Tehran: Donyaye Eghtesad. [In Persian].
- Hejri, M. (2003). "In quest of gray spaces". *Book of the Month: Child & Teenager*. 72. Pp. 147- 171. [In Persian].
- Jurist, Eliot L. (2017). *Beyond Hegel and Nietzsche: Philosophy, Culture, and Agency*. Translated by Khosro Talebzadeh. Tehran: Markaz. [In Persian].
- Monshi, N. (1992). *Kalileh and Demna..* Translated by Nasrullah ibn Muhammad Monshi (M. Minavi, Ed.). Tehran: Amir Kabir. [In Persian].
- Kuhn, Thomas S. (2004). *The Structure of Scientific Revolutions*. Translated by Abbas Taheri. Tehran: Qeseh. [In Persian].
- Langeroody, sh. (2002). *Tarikh-e Tahlilie She'r-e nō* [Analytical History of New Poetry]. Vol. 3. Tehran: Markaz. [In Persian].
- Mir Abedini, H. (1998). *Sad Sal Dastan Nevisi dar Iran* [One Hundred Years of Fiction Writing in Iran] Vol. 1. 2. Tehran: Cheshmeh. [In Persian].
- Mokhtari, M. (2005). *Ensan dar she'r-e moaser* [Human in Contemporary Poetry]. Tehran: Toos Publications. [In Persian].
- Mowlavi, J. M. (1996). *Mathnavi* (R. Nicholson, Ed.). Tehran: Toos. [In Persian].
- Nisbett, Richard E. (2019). *The Geography of Thought: How Asians and Westerners Think Differently... And Why*. Translated by Raheleh Gandomkar. Tehran: Elmi. [In Persian].
- O'Quinn, D. (2006). "Episteme". *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory*. Edited by Irena Rima Makaryk. Translated by Mehran Mohajer and Mohammad

- Nabavi. Tehran: Agah. Pp. 16- 17. [In Persian].
- Rahbani, M. (2000). *East and West culture: Analysis of History from a Psychological Point of view*. Tehran: Ney. [In Persian].
 - Rashidian, A. K. (2014). *Farhang-e Pasamodern* [Dictionary of Postmodern]. Tehran: Ney. [In Persian].
 - Sharif Zadeh, R. (2018). *Negotiations with Objects: Latour, Bruno & Actor-Network Theory*. Tehran: Ney. [In Persian].
 - Shayegan, D. (1996). *Religions and Philosophical Schools of India*. Tehran: Amir Kabir. [In Persian].
 - Talattof, K. (2015). *The Politics of Writing in Iran: A History of Modern Persian Literature*. Translated by Mehrak Kali. Tehran: Namak. [In Persian].
 - Todorov, T. (1998). *Mikhail Bakhtin: The Dialogical Principle*. Translated by Dariush Karimi. Tehran: Markaz. [In Persian].
 - Vahdat, F. (2014). *God and Jaggernaut: Iran's Intellectual Encounter with Modernity*. Translated by Mehdi Haghighat Khah. Tehran: Qoqnoos. [In Persian].
 - Yaghuti. M. (2000). "Samad & kudakiye Jonbesh" *The Research Quarterly of Children and Youths Literature Magazine*. 22. Pp. 123- 126. [In Persian].
 - Yaghoobi Janbeh Saraei, P. & Zahedi Ch. (2013). "Spatial implications of the Lion and Cow tale; elaboration of power struggle and terms of its misrepresentation". *Literary Research*. 10 year. 42. Pp. 146- 166. [In Persian].
 - Yaghoobi Janbeh Saraei, P. (2017). "The implied author's position in the tales of Kalileh and Damna from the perspective of the semiotics of spatial distribution". *Literary Theory and Criticism*. 2 year. 3. Pp. 53- 84. [In Persian].
 - Yaghoobi Janbeh Saraei, P. (2018). "The Periphery in Mysticism: From Summoning the Periphery to Going Beyond the Binary of the Center and the Periphery". *Literary Criticism*. 11 year. 44. Pp.169- 203. [In Persian].
 - Zakar Shahrak, M. (2001). "Politics in children and teenagers books". *The Research Quarterly Of Children and Youths Literature Magazine*. 31. Pp. 31-35. [In Persian].

Anecdote of Fishand Lake from *Kalila and Demna* to Little Black Fish: Epistemic Patterns and Placement of Subjects

Parsa Yaghoobi Janbeh Saraei*

Faculty Member of Kurdish Language and Literature, University of Kurdistan,
Kurdistan, Iran.

Received: 04/09/2019

Accepted: 03/12/2019

Abstract

In every era there is a dominant stream of thought that epistemologically all areas of knowledge of a society are more or less in tune with. This dominant stream of thought, represented by terms such as paradigm, epistemic, and so on, as an epistemic pattern, explicitly or implicitly, influences the knowledge organization of a society and the discursive articulation of the texts produced in that space. The placement of subjects in literary texts is the result of a variety of discourse articulation that is shaped by the epistemic patterns that govern each period. To better understand this, we can refer to stories that have been narrated or allegorized over several periods with distinct epistemic worlds; one of these is the story of "fish and ponds", which are independently represented in *Kalila and Demna*, and Rumi's *Masnawi* as independent narratives and in the story of the Little Black Fish. In this article, how the paradigms influence the placement of the fictional subjects from the perspective of the hero's who and why are they described in a descriptive- analytic manner. The result is that this anecdote has been represented in the classical world in the form of two inner narratives and as parables in the *Kalila and Demna* and the *Masnawi* Rumi. According to the epistemic paradigm of Holism and individualism/escapism in the classical world, the hero/ heroes are both the parables of those who have used their action to serve themselves and to become the victim of or absorbed in being or society. Of course, the holism and individualism/evasion that governs the articulation of the *Kalila and Demna* allegory in its own Geographical - cultural context, namely the caste of Indian foundations and Iranian political thought, seeks to legitimize and stabilize its class order. Despite the

* Corresponding Author's E-mail: p.yaghoobi@uok.ac.ir

participation in the epistemic paradigm that governs the texts of Kalila and Demna and the Masnawi Rumi, the process is described in another way in the allegory of Mathnawi. In its mystical context, the universalism of the classical world, instead of consolidating social order, seeks to create ontological unity between all manifestations of being, especially between human beings and existence. In contrast to the generalism and anti-individualism/evasion that dominates the classical world and its texts, the macro-epistemic model of the contemporary world and the modern world focuses on the centrality of human subjectivity and individualism. The discourse articulation of the parable of the little black fish is arranged on the basis of this epistemic paradigm, so the placement of the subjects in it is substantially different from the preceding two parables. From the discursive point of view of the protagonist of this allegory, it is a little black fish that expresses its agency to express and establish individuality in the form of a variety of philosophical-epistemological questions to some form of symbolic body confrontation. However, the paradigm of generalism and individualism/aversion to the classical world has led to the heroic allegories of Kalila and Demna and the Masnawi of those who have used their agency to transcend themselves and maintain class order or unity with being. In contrast to contemporary humanism and individualism, it has assumed a hero who goes beyond self-expression and proving individuality, In order to awaken others and defending them in various ways interfering with social and political order; it has sought to create balance or symmetry a social interactive space.

Keywords: The Fish and the pond; Kalila and Demna; Rumi's Masnavi; the Little black fish; Epistemological patterns; Agency and individuality.